

لَا أَفْسَحُ

سوگند منفی و دلالت آن در قرآن کریم (جستاری در میراث تفسیری و نحوی)

علی اسودی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران و مدرس گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه مذاهب اسلامی
aaswadi@yahoo.com

چکیده

این تحقیق به موضوع ساختار سوگند منفی در قرآن کریم در میراث نحوی، بلاغی و تفسیری پرداخته است. بیشتر سوگندها در قرآن کریم مثبت است و سوگند منفی محدود به کار رفته در کلام الهی، با توجه به ساختار نامتعارف خود، این سؤال را مطرح می‌کند که سوگند منفی از چه روی و در راستای چه هدفی در برخی آیات به کار رفته است؟ در این بررسی، با کاوش در منابع تفسیری شیعه و اهل سنت و با مراجعه به نظرات علمای نحو، به اختلاف نظر قابل توجهی دست یافتیم که نشان از اعجاز گونه بودن این ساختار دارد؛ چراکه تقریباً همه نظرات مطرح شده قابل تصور می‌باشد و نشان از استنباط و درک خاص هریک از صاحب نظران نسبت به سوگند منفی در قرآن از یک سو و اعجاز گونه بودن آن با توجه به قابل تصور بودن هریک، از سوی دیگر دارد. از جمله حالات ذکر شده برای حرف «لا» در این سوگندها، می‌توان به زائده بودن، حرف جواب بودن، نافی بودن و به معنای «الا» استفتاحی بودن اشاره کرد.

کلیدواژه‌ها: سوگند منفی، قرآن کریم، تفسیر، حرف جواب، زائده بودن.



مقدمه

قسم همواره به عنوان یکی از ابزارهای تأکید سخن به کار می‌رفته است و این استفاده مختص زبان عربی نیست؛ بلکه در زبانهای دیگر از جمله زبان فارسی نیز به کار می‌رود. در علم معانی نیز سوگند به عنوان یکی از ادوات تأکید مطرح می‌شود و برخی از علمای بلاغت نیز اصطلاح قسم را از موارد فن بدیع و با عنوان «الإقسام» بیان می‌کنند.

قسم در علوم بلاغت در مبحث خبر به عنوان یکی از ابزارهای تأکید سخن و در جای دیگر از جمله موارد صدقایی جمله‌های انشائی بیان می‌شود و انشاء غیرطلبی به شمار می‌رود و هرگاه سخنی در زبان عربی مورد تأکید مضاعف قرار گیرد، به همراه قسم آورده می‌شود.

اصولاً سوگند در زبان عربی یا با عبارتهای وضع شده برای قسم همانند یمین الله، لعمرک، لعمرالله و فی ذمتی، به کار می‌رود و یا با افعال دال بر سوگند یادکردن، افعالی همچون: أَقْسَمُ، حَلَفَ، آلَى، عَقَدَ و ...

نوع دوم از قسم (سوگند با فعل) در قرآن کریم به دو شکل آمده است: قسم مذکور یا صریح و قسم محذوف. در قسم مذکور یا از حرف قسم «و» یا «ت» استفاده شده است که فعل قسم ذکر نمی‌شود و یا حرف قسم «ب» به کار رفته است که فعل قسم در آن جوازا ذکر می‌شود.

همچنین سوگند با توجه به ساختار وضعی خود، یا مثبت است و یا منفی. سوگند مثبت، فلسفه استفاده از تأکید سخن و گفته می‌باشد که بیشتر سوگندها در قرآن کریم مثبت است؛ اما سوگند منفی محدود به کار رفته در کلام الهی، با توجه به ساختار نامتعارف خود، این سؤال را مطرح می‌کند که سوگند منفی از چه روی و در راستای چه هدفی در برخی آیات به کار رفته است؟

قسم منفی با توجه به ساختار نامتعارف آن با ذهنیت مخاطب، مسئله‌ای قابل تأمل و درخور دقت است که در این بررسی بدان پرداخته شده است، تا با پرده برداشتن از اسرار آن، قسمتی کوچک از دریای بی‌کران اعجاز الهی نمایان گردد.

در قرآن کریم ۸ مورد از قسم وجود دارد که ظاهر آنها دلالت بر منفی بودنشان دارد و براساس ترتیب ورود در قرآن، به شرح ذیل می‌باشند:

۱. «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء، ۶۵)؛ «به پروردگارت سوگند که آنها

مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند؛ و کاملاً تسلیم باشند».

۲. «فَلَا أَقْسَمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ. وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ. إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ» (واقع، ۷۵-۷۷)؛ «سوگند به جایگاه ستارگان (و محل طلوع و غروب آنها)؛ اگر بدانید این سوگندی بسیار بزرگ است».

۳. «فَلَا أَقْسَمُ بِمَا تُبْصِرُونَ. وَمَا لَا تُبْصِرُونَ. إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» (الحاقه، ۳۸-۴۰)؛ «سوگند به آنچه می‌بینید، و آنچه نمی‌بینید، که این قرآن گفتار رسول بزرگوار است».

۴. «فَلَا أَقْسَمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ. عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوبِينَ» (معارج، ۴۰-۴۱)؛ «سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها که ما قادریم که جای آنان را به کسانی بدهیم که از آنها بهترند و ما هرگز مغلوب نخواهیم شد».

۵. «لَا أَقْسَمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَلَا أَقْسَمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ. أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَهُ عَظَامَهُ. بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نَسُوِّيَ بَنَاتَهُ» (قیامه، ۱-۴)؛ «سوگند به روز قیامت و سوگند به (نفس لوامه و) وجدان بیدار و ملامتگر (که رستاخیز حق است)؛ آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟! آری قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتب کنیم».

۶. «فَلَا أَقْسَمُ بِالْخُنُوسِ. الْجَوَارِ الْكُنُوسِ. وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ. وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ» (تکویر، ۱۵-۱۸)؛ «نه سوگند به اختران گردان کر دیده نهان شوند و از نو آیند سوگند به شب چون پشت گرداند سوگند به صبح چون دمیدن گیرد».

۷. «فَلَا أَقْسَمُ بِالشَّفَقِ. وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ. وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ. لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ» (انشقاق، ۱۶-۱۹)؛ «نه سوگند به شفق سوگند به شب و آنچه [شب] فروپوشاند سوگند به ماه چون [بدر] تمام شود که قطعاً از حالی به حالی برخواهید نشست».

۸. «لَا أَقْسَمُ بِهِذَا الْبَلَدِ. وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ. وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ. لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (بلد، ۱-۴)؛ «سوگند به این شهر و حال آنکه تو در این شهر جای داری سوگند به پدری [چنان] و آن کسی را که به وجود آورد به راستی که انسان را در رنج آفریده‌ایم».

آیه اول نسبت به آیه‌های دیگر متفاوت است؛ چرا که در آن، از آن روی که حرف قسم واو است، فعل قسم وجوباً اضمار شده است و در آیات بعدی فعل قسم با صیغه





در این نگاه خاص به «لا» بقاعی می‌نویسد: «به علت اینکه اعتراف نکردن ایشان و سر باز زدن از حکم خداوند مانع ایمان آوردن آنها است، در تأکید مفهوم نفی «لا»، یک قسم بعد از آن برای تأکید به کار رفته است.» (۲)

۲. زمخشری معتقد است که «لا» در این آیه زائده است و در اصل جمله چنین بوده است «فوربک» و علت استفاده از «لا» تأکید معنای قسم است، همان‌گونه که «لا» در آیه «لَسَاءَ يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلاَّ يَقْدِرُونَ...» می‌باشد. (۳) در این آیه مذکور «لا» به منظور تأکید وجوب علم، زائد واقع شده که برای تأکید قسم به کار رفته است. میزا محمد قمی نیز در تفسیر کنز الدقائق این نظر را بیان می‌کند. (۴)

در همین راستا ابو حیان اندلسی نیز معتقد است که «لا» اول در «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ» زائد نیست بلکه لا، در عبارت «لَا يُؤْمِنُونَ»، زائده است. (۵)

۳. ابن انباری نیز در البیان فی غریب اعراب القرآن بر این باور است که، «لا»، لای نفی برای فعلی است که حذف شده است و فعل جواب قسم مذکور آن را تفسیر می‌کند و در اصل چنین بوده «فلا يؤمنون و ربك لا يؤمنون» که لا يؤمنون یکبار آمده و سپس در قسم هم تکرار شده که تکرار آن مانع از ذکر مجدد آن در ابتدا شده است. (۶)

۴. قرطبی نیز معتقد است که «لا» مقدم بر قسم همان لای

متکلم وحده ذکر شده است. قسم منفی به صورت کلی از همان قدیم مورد توجه علمای تفسیر و علوم قرآن بوده و آنان را بر آن داشته است که درباره آن به کاوش و بررسی بپردازند. ما در ابتدا نظرات و آراء در مورد آیه اول را که ساختار قسم در آن با ۷ مورد دیگر متفاوت است (فعل قسم إضمار شده است)، بررسی می‌کنیم و سپس به بررسی بقیه مورد می‌پردازیم:

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (نساء، ۶۵).

۱. طبری معتقد است که «لا» در این آیه حرف جواب در ردّ سخن قبلی است و می‌گوید: «معنا در این آیه چنین است: نه، مسئله چنین نیست که آنان تصور می‌کنند که آنان بدانچه نازل شده، ایمان نمی‌آورند. خداوند در این آیه جمله را با قسم آغاز می‌کند و می‌فرماید «فلاو ربك» یعنی ای پیامبر نه، قسم به پروردگارت آنان هرگز ایمان نمی‌آورند.» (۱)

آنچه طبری در باب حرف جواب منفی بودن «لا» بیان می‌دارد، در مورد آیات قبل از این آیه بیان شده است و براساس آن، «لا»، آنچه را در آیات قبل ذکر شده، نفی و رد می‌کند.





وارد بر لا یؤمنون است که برای توجه و اهتمام به مفهوم نفی «لا یؤمنون» است. (۷)

۵. رازی نیز در التفسیر الکبیر بر این باور است که لای اول موطنه بوده مؤکد قسم و جواب منفی ما بعد آن است، و تکرار «لا» در ابتدا و پایان سخن آن را مؤکدتر می‌سازد. (۸)

طوسی در تفسیر التبیان و طبری در تفسیر مجمع البیان، نیز قائل به حرف رد و نقض بودن «لا» (نظر طبری)، می‌باشند، اما نظر موطنه و مؤکد بودن برای «لا» را نیز مطرح می‌کنند که به نوعی جمع میان این چهار نظر می‌باشد.

زمخشری با این رأی مخالف است؛ چرا که معتقد است این «لا» قبل از قسمی که جوابش مثبت است نیز وارد شده است (۹) مانند آیه «فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ. وَمَا لَا تُبْصِرُونَ. إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ». (۱۰) ابن المنیر این نظر زمخشری را مورد نقد قرار داده و گفته است: «لای مؤکد نفی در جمله‌های جواب قسمی که مثبت آمده به این دلیل است که اولاً به همراه فعل اقسام به کار رفته و ثانیاً در مواردی که مقسوم علیه چیزی جز ذات جل جلاله بوده، ذکر شده است و دلالت بر این امر دارد که توجه به این اشیاء به عنوان مقسوم علیه به منزله اهمیت ندادن به آنها است؛ زیرا شأن و مقام مقسم له بیش از اینها است. (۱۱) وی با این نظر گرایش خود را به موطنه و مؤکد نفی بودن «لا»، بیان می‌دارد.

دلالت معنایی «لا أقسم» در قرآن کریم

۷ مورد بعدی که در آنها فعل قسم به صورت «لا أقسم» ذکر شده، بسیار بحث برانگیزتر از آیه اول می‌باشند؛ چرا که دخول «لا» بر فعل اقسام چنین می‌نماید که منظور سوگند یاد نکردن است و برخی آیات نیز این تصور را قوت می‌بخشد، همانند آیه «وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ». (۱۲)

قبل از پرداختن به آراء علما و مفسران در این باره، دانستن چند نکته در مورد وجوه شباهت و تفاوت این آیات ضروری به نظر می‌رسد:

۱. در همه آیات عبارت «لا أقسم» آمده است.
۲. در همه آیات قسم به ذات جل جلاله اسناد شده است.
۳. «لا» در دو سوره قیامت و بلد در ابتدای سوره آمده و در بقیه در میان آیات و به همراه حرف «ف» به کار رفته است.

۴. مواردی که به آنها قسم یاد شده در این آیات با یکدیگر متفاوتند؛ در یکی سوگند به ذات جل جلاله و در بقیه قسم به مخلوقات است.

۵. جواب قسم در همه این آیات مثبت می‌باشد. اکنون به شرح و تفصیل آراء زبان شناسان و مفسران درباره دلالت «لا أقسم»، با توجه به سیاق آیات و عناصر به کار رفته در عبارتها می‌پردازیم:

۱) دیدگاه نخست

برخی معتقدند که «لا» در این ترکیب لام تأکید (ل) بوده است که به علت اشباع حرکت فتحه آن تبدیل به «لا» شده است و در این نگاه به قرائتی نقل شده از ابن کثیر توسط «قتیل» استشهاد می‌کنند که در آن، آیه «لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» به صورت «لَأَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» قرائت شده است. (۱۳) همانند این نوع قرائت، قرائت هشام است که در آن کلمه «أفئدة» در آیه «فَأَجْعَلُ أَفئدَةً مِنَ النَّاسِ» (۱۴) به صورت اشباع همزه با یاء یعنی «أفئيدة» خوانده شده است. شیخ طوسی نیز در التبیان به نقل از «قواس»، قرائتی را از ابن کثیر با این ساختار، ذکر می‌کند.

این دسته از صاحب نظران به این قول عربی «أعوذ بالله من العقراب» استشهاد کرده‌اند که منظورشان عقراب است. (۱۵) همانند آنچه گفته شد در قرائت «فَلَا أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» (واقعیه، ۷۵) وجود دارد که «فَلَا أقسم» خوانده‌اند (۱۶) و این لام می‌تواند لام قسم و یا لام ابتداء باشد که در مورد آن اختلاف نظر دارند؛ ابن جنی و زمخشری معتقدند لام ابتداء است و در اصل «لأننا أقسم» بوده که مبتدا به علت مشخص بودن حذف شده و لام به خبر چسبیده است و نیز معتقدند که لام نمی‌تواند لام قسم باشد؛ چرا که لام قسم حتماً باید توسط نون تأکید ذکر شود و باید گفته می‌شد «لَأَقْسِمَنَّ» چون جواب قسم مستقبل باید مقرر به نون تأکید باشد اما قسم در اینجا برای زمان حال است، پس لام، لام ابتداء است. (۱۷)

کوفیها معتقدند این لام، لام قسم است؛ چون جواب قسم می‌تواند فعل دال بر زمان حال باشد و حذف نون مؤکده را جایز می‌دانند؛ زیرا بیان کرده‌اند که در زبان عربی گفته می‌شود: لأحلف بالله لیكون كذا وكذا، و فعل قسم را بدون نون تأکید به کار برده‌اند. (۱۸)

این گروه از علما در تأیید کلام خود به آیه «وَلْيَحْلِفَنَّ إِنَّ أَرْضَنَا إِلَّا الْحُسْنَى» (۱۹) استشهاد می‌جویند که نون تأکید به علت تبدیل مضارع به مستقبل به کار رفته و لام بر سر فعل قسم (حَلَفَ) وارد شده است. (۲۰) سخن آلوسی در این باب مبنی بر اینکه حذف مبتدا با تأکید آن توسط لام





زائده هستند، همانند آیات «مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ» (۲۵) «لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ» (۲۶) و «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ». بر این باورند که عبارت «لَا أَقْسَمُ» همان «أَقْسَمُ» می‌باشد که برای تأکید، از لای زائده استفاده شده است و آیه «وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَغْلَمُونَ عَظِيمٌ» در سوره واقعه را حتی بر مدعای خود می‌پندارند. (۲۷)

البته برخی با این نظر مخالفند چون معتقدند که «لا» و «ما» زائده در ابتدای سخن زائده واقع نمی‌شوند بلکه در میان جمله زائده قرار می‌گیرند (۲۸) و ذکر یک کلمه در ابتدای سخن دال بر اهتمام به آن است نه زائده بودن آن. (۲۹)

از همین روی برخی علمای نحو همچون نحّاس و ابن هشام معتقدند که «لا» در آیه «فَلَا أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» زائده است، اما در بقیه آیات و مخصوصاً دو آیه مربوط به سوره قیامت و بلد نمی‌تواند زائده باشد چون در ابتدای سخن و ابتدای سوره به کار رفته است. (۳۰)

نحّاس هنگامی که به آیه «فَلَا أَقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ» می‌پردازد، می‌گوید: لای زائده برای تأکید است. ما در این مسئله اختلافی نمی‌بینیم، بلکه اختلاف در مورد عبارت «لَا أَقْسَمُ» می‌باشد که ابتدای سخن می‌آید؛ چراکه نحوین بر این مسئله اجماع دارند که «لا» و «ما» در ابتدا زائده واقع نمی‌شود. طوسی در التبیان این نظر را از کسائی و ابو عبیده نقل می‌کند. (۳۱)

البته قائلان به این نظر، چنین پاسخ می‌دهند که در ابتدای سوره هم می‌توان به زائده بودن «لا» قائل بود؛ چراکه کلیت قرآن همانند یک سوره و سخنی واحد می‌باشد. مثلاً در برخی اوقات مطلبی در یک سوره ذکر می‌شود و پاسخ آن در سوره دیگر است، همانند آیه «مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٌ» (۳۲) که در پاسخ به آیه «وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ» ذکر شده است. (۳۳) آنها این چنین اثبات می‌کنند که قرآن در ابتدا به صورت یک مجموعه واحد نازل شده و سپس به صورت سوره سوره تفکیک شده است. (۳۴) زمخشری این پاسخ آنان را نادرست می‌خواند و بیتی از امرؤالقیس، شاعر بزرگ عصر جاهلی می‌آورد که «لا» در ابتدا آمده و دلالت بر ناقیه بودن دارد و نمی‌تواند زائده باشد:

لا و أيبك ابنة العامري / لا يدعي القوم أنني أفرّ. (۳۵)

ترجمه: نه قسم به جان پدرت ای دختر عامری قوم مدعی نمی‌شوند که من فرار می‌کنم.

رازی در ردّ این نظر می‌گوید: این نظر «لا» را لغو و بی‌تأثیر برمی‌شمارد که باید در ترجمه حذف شود حال

منافات دارد، خلاف واقع می‌باشد؛ چراکه در بسیاری از موارد مبتدا حذف شده اما معنای آن مورد تأکید بوده است و اینکه این لام، لام قسم نامیده شود اقتضای آن می‌کند که فعل قسم مضمّر باشد و قبل از فعل قسم مذکور ذکر شود و قسم برای قسم همان‌گونه که رازی در التفسیر الکبیر اشاره کرده، ناخوشایند است و باعث تسلسل می‌شود. (۲۱) البته باید در مورد این قرائت شاذ خاطر نشان کرد که طبری آن را مخالف با اجماع قرّاء می‌داند. (۲۲) همچنین نحّاس این قرائت را لحن در زبان عربی می‌خواند (۲۳) و رازی قرائت شاذ را مهم نمی‌داند و معتقد است که اهتمام به قرائت متواتر شایسته‌تر است. (۲۴)

باید در نظر داشت که غالب مفسران بنا بر اجماع تواتر قرائت، قائل به «لا» بودن کلمه هستند و تأکید می‌کنند که (لا)، در اصل لام (ل) نبوده است، اما در تفسیر آن دیدگاه‌های متفاوتی دارند که در آنچه می‌آید بدین موارد اشاره می‌کنیم.

۲ دیدگاه دوم

برخی معتقدند این «لا» در عبارت «لَا أَقْسَمُ» زائده است و در تفسیر زائده بودن آن دو رویکرد دارند:

الف) رویکرد نخست

معتقدند «لا» در تمام آیات مذکور، زائده برای تأکید است، همان‌گونه که «لا» و «ما» در مواردی از آیات قرآن،



آنکه کلام خداوند از این امر مبرّا است. (۳۶)

(ب) رویکرد دوم

معتقدند لام زائده و مؤکد نفی مابعد قسم است. یعنی اینکه در آیه «لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» عبارت «لَا يتركون سدى» مورد تأکید قرار گرفته است و همانند آیه «فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ» می‌باشد که برخی معتقد بودند «لا» اول، «لا» دوم را مورد تأکید قرار می‌دهد. (۳۷)

۳ دیدگاه سوم

برخی نیز معتقدند «لا» حرف جواب و ردّ ماقبل است؛ یعنی در اصل «لا، أقسم بيوم القيامة» بوده است. فراء از نحویان معروف قائل به این نظر می‌باشد و می‌گوید: «لا» در اینجا برای جحد و انکار مطلق سخن پیشین به کار رفته است. وی همچنین در ادامه می‌افزاید: «قسم در اینجا در ردّ آنچه ایشان بدان معتقد بودند، وارد شده، همان‌گونه که می‌گویی: لا والله إن الرسول لحق، گویی سخن قومی را رد می‌کنی. این مسئله علاوه بر فعل أقسم، در هر فعل هم‌معنای آن قابل مشاهده است.» (۳۸)

ثعلب و ابن قتیبه نیز بر این باور می‌باشند. ابن قتیبه در تفسیر آیات مربوط به سوره‌های انشقاق، بلد و قیامت می‌گوید: «لا در این آیات با نیت ردّ و پاسخ به دروغ انگاران آمده، همان‌گونه که گفته می‌شود: «لا والله ما ذاك كما تقول» و می‌توان گفت: «والله ما ذاك كما تقول» که عبارت اول در مقام ردّ و انکار، بلیغ‌تر و شیواتر است.» (۳۹)

طبری نیز در تفسیر آیه «لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ» آراء مختلفی را بیان می‌کند اما قول مربوط به حرف جواب بودن لا را به منظور پاسخ و واکنش انکاری به دروغ پیشگان، برمی‌گزیند و عبارت «لا والله لا فعلت هذا» را به عنوان مثال فصیح عربی ذکر می‌کند و بیان می‌دارد که عرب در محاوره روزانه آن را به کار می‌برد. (۴۰)

ابن کثیر نیز در تفسیر آیه «فَلَا أَقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ» می‌گوید: «معنا چنین است: نه، چنین نیست که شما تصور می‌کنید که هیچ رستاخیز و برانگیختنی در کار نیست، بلکه این امر حتماً محقق خواهد شد.» (۴۱) وی این لا را در ردّ و پاسخ به قول منکران رستاخیز و قیامت مطرح می‌کند و در قسمت اول «لا» به منظور نفی ماقبل و در قسمت دوم جهت اثبات خبر لحاظ شده است.

بقاعی نیز در تفسیر آیه «لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ» با نظر مذکور موافق بوده و می‌گوید «در این آیه خداوند قسمی خورده است که مضمون آن را ثابت و ضد آن را رد می‌کند.»

(۴۲)

رمانی نیز در معانی الحروف به تشریح این مسئله می‌پردازد و معتقد است: چون قرآن همچون یک سوره و یک سخن می‌باشد، «لا»، در ردّ و انکار سخن پیشین به کار رفته است، همانند آیه «إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعْضُهُمْ فَمَا فَوْقَهَا...» (۴۳) که در جواب مثالهای خداوند به عنکبوت و مگس آمده است. (۴۴)

البته برخی مفسران از جمله رازی در این باره گفته‌اند: در مورد آیه «لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةِ»، نمی‌توان قائل شد «لا» حرف جواب برای ردّ و انکار است، چون دوبار تکرار شده و این مخلّ فصاحت است. (۴۵)

در آنچه رازی بدان معتقد است، باید خاطر نشان ساخت، تکرار منافاتی با فصاحت ندارد؛ همان‌گونه که فراء و ثعلب مثال آورده بودند که «لا والله ما فعلت» همانند «والله ما فعلت» می‌باشد و نفی مجدد شده است همان‌طور که در قرآن نیز تکرار فراوان به چشم می‌خورد، مانند «كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ. ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ.» (۴۶)

برخی از مفسران همچون آلوسی در تحلیل این نوع نگرش به «لا» گفته‌اند: باید به همراه «واو» بیاید؛ یعنی باید گفته شود «لا وأقسم» همان‌گونه که گفته شده «لا و أطل الله تعالى بقاءك.» (۴۷) همانند آن در کتب بلاغت به چشم می‌خورد، مثلاً در عبارت «لا شفاه الله» التباس نفی شفا وجود دارد و حتماً باید واو وصل ایجاد کرد و گفته شود: «لا و شفاه الله.» (۴۸)

البته در مورد اعتراضها به نظر دوم (حرف دانستن «لا» و استیناف مابعد آن) باید گفت که هیچ‌یک از این اعتراضات وارد نیست و جمله بعد لا، مستأنفه بوده و استفاده از یک قسم در تأکید مفهوم حرف جواب «لا» می‌باشد.

۴ دیدگاه چهارم

برخی مفسران بر این باورند که «لا» نافیه قسم است و در آیات مذکور، خداوند به اشیاء ذکر شده، قسم یاد نمی‌کند. رازی به این نگاه متمایل است و در تفسیر «لَا أَقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَلَا أَقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَامَةِ» می‌گوید: معنا چنین بوده که ما بر این موارد قسم یاد نمی‌کنیم بلکه بدون قسم از تو می‌پرسیم که آیا ما نمی‌توانیم استخوانهای پراکنده شده تو را پس از مرگ جمع کنیم؟ اما بدان که ما بر این مسئله توانا هستیم. (۴۹) رازی هدف از نفی قسم را یا تعظیم مقسم به و یا به خاطر وضوح و مشخص بودن اشیائی که بدان قسم یاد شده بیان می‌کند. (۵۰) یعنی این امور آشکارتر از آن است که بدان قسم یاد شود.



بقاعی نیز در جایی ذکر کرده است که «ممکن است منظور از «لا» در این آیات، نفی واقعی قسم باشد؛ چراکه مقسم له عظیم تر و با اهمیت تر از آن است که بر آن قسم یاد شود یا به قدری واضح و آشکارند که نیاز به قسم به آنها نیست». (۵۱)

بقاعی در تبیین سرآمدن «وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ» می‌گوید: این عبارت مؤکد نفی قسم است و تأکید در ادامه قسم منفی به نوعی تأکید پس از تأکید است و این آیات دو تأکید دارد؛ تأکید با نفی و تأکید با اثبات «وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ». (۵۲) وی در تفسیر «لا أقسم» در سوره‌های قیامت، تکویر و انشقاق نیز بر این دیدگاه تأکید می‌کند.

البته وی این نظر را با «قد یكون» ذکر کرده است که نظر احتمالی وی را بیان می‌کند چون او در برخی موارد مثبت بودن فعل قسم را محتمل می‌شمارد.

شربینی نیز در تفسیر آیه «فَلَا أَقْسَمُ بِمَا تُبْصِرُونَ. وَمَا لَا تُبْصِرُونَ. إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» می‌گوید: «غرض از قسم منفی این چنین بوده است: من بدین امور قسم نمی‌خورم چراکه مسئله مشخص و واضح تر از آن است که به خاطرش قسم یاد کنم». (۵۳)

در تحلیل تفسیر مذکور این آیه، ابومسعود می‌گوید: اگر قائل شویم که وضوح مسئله به حدی است که نیاز به قسم نباشد با آیه «وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ» منافات دارد. او در ادامه می‌افزاید: تعظیم و تفخیم مقسم به با وضوح آن منافات دارد. (۵۴)

آلوسی نیز در اعتراض به این قول ابومسعود، می‌گوید: معنا چنین بوده که قسم نمی‌خورم چون که مسئله مهم و عظیم الشأن است (۵۵) و منظورش این بوده که مشخص کردن مقسم به بر قوت تأکید می‌افزاید. (۵۶)

برخی از مفسران معاصر نیز با این دیدگاه (نافیه بودن لا در لا أقسم) موافقت می‌کنند که به دلیل عظمت مقسم علیه یا وضوح آن ذکر شده است. عبدالکریم الخطیب در التفسیر القرآنی للقرآن می‌گوید: نفی در این قسمها به منظور میرا دانستن مقسم به و بزرگداشت آن و اقرار به قدرت خداوند، نسبت به اینکه به امور واضح و مشخص قسم یاد کند، وارد شده است. (۵۷) وی معتقد است که «لا» در عبارت «لا أقسم» در قرآن به منظور تلویح به قسم، و نه قسم خوردن، به کار رفته است. او در ادامه می‌افزاید: بدیهی است که نفی قسم به علت اجلال و تکریم شأن مقسم به است و بزرگداشت امری که به خاطر آن قسم خورده، می‌باشد. (۵۸) او همچنین می‌گوید: بهترین دلیل بر آنچه گفته شد، این است که چه برای مشرکان قسم یاد شود و چه نشود، یکسان است، چون آنها ایمان نخواهند آورد. (۵۹)

اما درباره این نظر باید گفت، مواردی در قرآن وجود دارد که برای مشرکان قسم یاد شده است و از طرف دیگر اگر نفی قسم به علت عظمت امری که به خاطر آن قسم خورده باشد، در مورد آیه «فَلَا أَقْسَمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ» اشکال بزرگی نمایان می‌گردد و آن این است که آیا می‌توان متصور شد که مقسم علیه مهم تر از مقسم





له می‌باشد؟! اما این نظر که امری که به خاطر آن قسم خورده، آن قدر آشکار و مشخص است که نیاز به قسم ندارد، قابل تأمل و نزدیک به صواب می‌باشد. طبرسی نیز به طور دقیق چهار نظر مذکور را در تفسیر معنای قسم منفی ذکر می‌کند و ادله هر دسته از صاحبان این دیدگاهها را بیان می‌دارد.

۵ دیدگاه پنجم

برخی از مفسران نیز بر این باورند که عبارت «لا أقسم» عبارتی از عبارات قسم برای تأکید قسم است که از آن تأکید قسم و نه قسم منفی اراده می‌شود. هریک از این مفسران ادله خود را در این باره به شرح ذیل بیان کرده‌اند:

شیخ طوسی در التبیان به نقل از ابن عباس بیان می‌دارد: لا حرف تأکید است، همان گونه که می‌گویی «لا والله ما كان كذا» پس گویی که خداوند فرموده است: «لا، أقسم بیوم القيامة ما الأمر كما توهموه» و قسم برای تأکید خبر است و آن را در حیز امری محقق بیان می‌دارد.

زمخشری در تفسیر «لا أقسم بیوم القيامة. ولا أقسم بالنفس الوامة» گفته است: منظور این است که من بر چیزی قسم نمی‌خورم مگر از باب اعظام و بزرگداشت آن، و آیه «وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ» این مسئله را تأکید می‌کند. (۶۰)

آلوسی، رازی و ابن المنبر نیز در تفسیر آیه «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» به این نظر قائل می‌باشند.

همچنین ابن عاشور گوید که «لا أقسم» قسمی است که از آن تحقق قسم اراده می‌شود و این امر از باب تأکید المدح بما یشبه الذم است. (۶۱)

رازی معتقد است در «لا أقسم» مجاز ترکیبی است و لا أقسم در إفاده معنی افاده نفی می‌کند اما در اساس غرض از آوردن إعظام و بزرگداشت شأن موضوع مورد صحبت است. (۶۲)

بقاعی معتقد است ترک قسم (سوگند منفی) از قسم بلیغ تر است چون قدرت تأمل برانگیزی بیشتری دارد. (۶۳)

شیخ محمد عبده معتقد است: «لا أقسم» عبارتی عربی است که عرب در تأکید مفهوم خبر به کار می‌برد. (۶۴)

سید قطب در تفسیر «فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ» نیز می‌گوید: منظور این است که مسئله مشخص تر از آن

است که برای آن قسم یاد شود و این عدول از قسم به ترک قسم (قسم منفی) به نوعی تلویح و توجه انگیزی

در مخاطب ایجاد می‌کند. (۶۵) او در تفسیر «فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَّعَسَ وَالصُّبْحِ إِذَا

تَنَفَّسَ. إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ» می‌گوید: این نهایت تبلیغ اسلام است که اسلام نیاز ی به قسم ندارد. (۶۶)

برخی مفسران معتقدند که لا در (لا أقسم) به معنای ألا استفتاحی است و رمانی از جمله وجوهی که در تفسیر

سوگند منفی ذکر می‌کند، این معنا است. (۶۷) قرطبی نیز در تفسیر خویش گفته است: «گفته شده که این لا به

معنای ألا استفتاحی است ... البته این نظر مصداق عملی در زبان و کلام عربی ندارد» (۶۸) اما آلوسی مصداق آن را

در تفسیر خود آورده و به این شعر عربی استناد می‌کند: لا و أییک ابنه العامری/لا یعدی القوم آتی أفر. (۶۹)

و با این معنای جدید، همان گونه که ابن جنی می‌گوید ألا استفتاحی از ادوات توکید است، پس «لا» با تضمن این

معنا برای تأکید آمده است. خلاصه نظرات ذکر شده را می‌توان به شرح ذیل آورد:

۱. زائده بودن لا به منظور تأکید قسم یا تأکید نفی موجود در جواب قسم.

۲. حرف جواب بودن لا و استئناف جمله از أقسم به بعد.

۳. نافی بودن لفظی و معنایی.

۴. نافی بودن لفظی و نه معنایی و گنجاندن قسم منفی به منزله تأکیدی برای قسم.

۵. هم‌معنا بودن لا با ألا استفتاحی برای استئناف و از سر گیری سخن.

نتیجه‌گیری

۱. هریک از این وجوه با وجود اختلافهایی که باهم دارند، یک دلالت معنایی بر مفهوم سوگند منفی ارائه می‌کنند که خود نمایانگر اعجاز کلام خدا است و قابل تأمل می‌باشد

و افقهای فراوانی دارد که اهل خرد و بصیرت هر چه در آن می‌نگرند، به چشم‌اندازی جدید دست می‌یابند.

۲. نتیجه به دست آمده در همه آیات این است که به هر حال قسم رخ داده است و حتی قسم نخوردن در معنای ظاهری «لا أقسم» نیز دلالت بر تأکید مفهومی دارد که به خاطر آن قسم یاد می‌شود.

۳. علمای تفسیر و نحو همگی أدله‌ای مجزا ارائه می‌کنند که نشان از استنباط و درک هریک از قسم منفی دارد و مفسران معاصر نیز تقریباً به همان نظرات علمای پیشین قائلند.

۴. منظور از زائده در زبان عربی زائده واقع شدن در لفظ است اما همین زیادت در لفظ، از نظر معنایی دارای فایده و بار معنایی است، همان گونه که عبدالقاهر جرجانی می‌گوید: در آیه «لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ» منظور از زیادت



«لا»، منفی نساختن «لا» از نظر لفظی است، اما استفاده از آن از نظر معنایی تأکید مضاعف نسبت به عبارت مشابهی که «لا» در آن استفاده نشده، می‌باشد. ابن عربی نیز در

بیان حجت لغو نبودن حروف زائده، سکوت عربهای عصر صدر اسلام نسبت به استفاده آنها و واکنش نشان ندادن آنها را بدان، دلیلی بر حسن استفاده آنها می‌داند. (۷۰)

پی‌نوشتها

۱. جامع البیان فی تأویل القرآن، ج ۵، ص ۱۰۰.
۲. نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور، ج ۵، ص ۳۱۷.
۳. حدید، ۲۹.
۴. الکشاف، ج ۱، ص ۵۳۸.
۵. البحر المحیط، ج ۳، ص ۲۸۴.
۶. البیان فی إعراب القرآن، ج ۱، ص ۲۵۸.
۷. تفسیر القرطبی، ج ۵، ص ۲۶۶.
۸. التفسیر الکبیر، ج ۱۰، ص ۱۶۳.
۹. الکشاف، ج ۱، ص ۵۳۸.
۱۰. همان.
۱۱. الإنصاف، فیما تضمنه الکشاف، ج ۱، ص ۵۳۸.
۱۲. همان.
۱۳. المحتسب، ج ۲، ص ۳۴۱؛ جامع البیان فی تأویل القرآن، ج ۲۹، ص ۱۰۸.
۱۴. ابراهیم، ۳۷.
۱۵. اعراب القرآن، ج ۵۵، ص ۷۷؛ التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۲۱۵؛ روح المعانی، ج ۲۷، ص ۱۵۲.
۱۶. الکشاف، ج ۴، ص ۵۸؛ البحر المحیط، ج ۸، ص ۲۱۳.
۱۷. المحتسب، ج ۲، ص ۳۴؛ الکشاف، ج ۴، ص ۵۸.
۱۸. البحر المحیط، ج ۸، ص ۲۱۳.
۱۹. توبه، ۱۰۷.
۲۰. البحر المحیط، ج ۸، ص ۲۱۳.
۲۱. التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۲۱۵.
۲۲. جامع البیان فی تأویل القرآن، ج ۲۹، ص ۱۰۸.
۲۳. إعراب القرآن، ج ۲۹، ص ۱۰۸.
۲۴. التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۲۱۵.
۲۵. اعراف، ۱۲.
۲۶. حدید، ۲۹.
۲۷. آل عمران، ۱۵۹.
۲۸. معانی القرآن، ج ۳، ص ۲۰؛ معانی الحروف، ۸۴؛ الأصول فی النحو، ج ۱، ص ۴۰۱؛ مغنی اللیب، ج ۱، ص ۲۷۵.
۲۹. مغنی اللیب، ج ۱، ص ۲۷۶.
۳۰. اعراب القرآن، ج ۵، ص ۳۴.
۳۱. همان.
۳۲. قلم، ۲.
۳۳. حجر، ۶.
۳۴. الأصول فی النحو، ج ۱، ص ۴۰۱؛ معانی القرآن، ج ۲، ص ۱۰۵؛ شرح المفصل، ج ۸، ص ۱۳۶.
۳۵. الکشاف، ج ۴، ص ۱۸۹.
۳۶. التفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۲۱۴.
۳۷. الکشاف، ج ۴، ص ۱۹۰؛ البرهان فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۸۰.
۳۸. معانی القرآن، ج ۳، ص ۲۰۷.
۳۹. تأویل القرآن، ص ۲۴۷.
۴۰. جامع البیان فی تأویل القرآن، ج ۲۹، ص ۱۰۹.
۴۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۲۳.
۴۲. نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور، ج ۱۹، ص ۲۳۴.
۴۳. بقره، ۲۷.
۴۴. معانی الحروف، صص ۸۴ و ۸۵.
۴۵. التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۲۱۵.
۴۶. روح المعانی، ج ۲۷، ص ۱۵۲.
۴۷. همان.
۴۸. جواهر البلاغه، ص ۹۸.
۴۹. التفسیر الکبیر، ج ۳۰، ص ۲۱۵.
۵۰. همان.
۵۱. البحر المحیط، ج ۸، ص ۳۲۸.
۵۲. نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور، ج ۱۹، صص ۲۳۴ و ۲۳۵.
۵۳. همان، ج ۲۰، ص ۳۷۴.
۵۴. همان، ج ۲۰، ص ۴۱۶.
۵۵. روح المعانی، ج ۲۷، ص ۱۵۲.
۵۶. همان.
۵۷. التفسیر القرآنی للقرآن، ج ۲۷، صص ۷۳۲ و ۷۳۳.
۵۸. همان، ج ۲۷، ص ۷۳۳.
۵۹. همان، ج ۲۹، ص ۱۱۴۸.
۶۰. الکشاف، ج ۴، ص ۱۸۹.
۶۱. الإنصاف، فیما تضمنه الکشاف، ج ۱، ص ۵۳۸.



٦٢. التفسير الكبير، ج ٢٩، ص ١٨٧.
 ٦٣. نظم الدرر في تناسب الآيات و السور، ج ٢١، ص ٨٤ و ٨٥.
 ٦٤. تفسير جزء عم، ص ٣٣.
 ٦٥. في ظلال القرآن، ج ٤، ص ٣٤٧١.
 ٦٦. همان، ج ٦، ص ٣٦٨٤.
٦٧. معاني الحروف، ص ٨٤.
 ٦٨. تفسير القرطبي، ج ٢٧، ص ١١٧.
 ٦٩. روح المعاني، ج ٢٧، ص ١٥٢.
 ٧٠. أحكام القرآن، ج ٤، ص ١٩٣.

کتابنامه

١. قرآن کریم.
 ٢. آلوسی، شهاب الدین محمود بن عبدالله، روح المعانی فی تفسیر القرآن و السبع المثانی، بیروت، دارالتراث العربی، ١٩٩٠م.
 ٣. ابن جنی، عثمان، المحتسب، تحقیق: محمد بن عمر، بیروت، دارالکتب، ١٤١٩ق.
 ٤. ابن سراج، ابوبکر محمد بن سهیل، الأصول فی النحو، بیروت، مؤسسة الرسالة، ١٩٩٨م.
 ٥. ابن عربی، أحكام القرآن، قم، مؤسسة هدی، ١٣٨٠ش.
 ٦. ابن قتیبہ، عبدالله بن مسلم، تأویل القرآن، تحقیق: احمد صقر، قاهره، دارالتراث، ٢٠٠٦م.
 ٧. ابن کثیر القریشی دمشقی، ابوالفداء اسماعیل بن عمر، تفسیر ابن کثیر، دار طیبہ للنشر و التوزیع، ١٩٩٩م.
 ٨. ابن منیر الاسکندری، احمد بن محمد، الإنصاف، فیما تضمنه الکشاف، مؤسسة نشر معارف اهل البيت (ع)، ١٣٨٣ش.
 ٩. ابن هشام الأنصاری، جمال الدین عبدالله بن هشام، مغنی اللیب عن کتب الأعراب، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٩٩٩م.
 ١٠. ابن یعیش، موفق الدین، شرح المفصل، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ١٩٩٥م.
 ١١. ابو حیان، محمد بن یوسف، البحر المحیط، بیروت، دارالکتب العلمیة، ١٩٩٥م.
 ١٢. بقاعی، ابراهیم بن عمر، نظم الدرر فی تناسب الآيات و السور، مصر، دارالکتب العربی، ١٩٩٤م.
 ١٣. خطیب، عبدالکریم، التفسیر القرآنی للقرآن، بیروت، المکتبة العصرية، ٢٠٠٤م.
١٤. رازی، فخر محمد بن عمر، التفسیر الكبير، بیروت، دارالاحیاء التراث، ١٤١١ق.
 ١٥. رمانی، علی بن عیسی، معانی الحروف، تحقیق: عرفان بن سلیم، بیروت، المکتبة العصرية، ١٤٢٦ق.
 ١٦. زرکشی، محمد بن بهادر، البرهان فی علوم القرآن، بیروت، دارالمعرفه، ١٩٩١م.
 ١٧. زمخشری، ابوالقاسم محمود بن عمرو، الکشاف، بیروت، دارالعلم للملایین، ١٩٩٢م.
 ١٨. طبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن، مجمع البیان، بیروت، مکتب الإعلام الإسلامی، ١٩٩٨م.
 ١٩. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تأویل القرآن، بیروت، مؤسسة الرسالة، ٢٠٠٠م.
 ٢٠. طوسی، محمد بن الحسن، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالکتب، ١٩٩٤م.
 ٢١. عبده، محمد، تفسیر جزء عم، بیروت، دارالکتب الهلال، ١٤٢١ق.
 ٢٢. قرطبی، محمد بن أحمد، تفسیر القرطبی، بیروت، دارالعلم للملایین، ١٩٩٣م.
 ٢٣. قطب، سید، فی ظلال القرآن، مصر، دارالکتب العربی، ١٩٩١م.
 ٢٤. کسائی، علی بن حمزه، معانی القرآن، دارقباء للطباعة و النشر، ١٩٩٨م.
 ٢٥. نحاس، احمد بن محمد، إعراب القرآن، بیروت، دارالضیاء، ٢٠٠٥م.
 ٢٦. هاشمی، احمد، جواهر البلاغة، بیروت، دارالفکر، ١٤١٤ق.

